

بسمه تعالی

آیا باید به هر نظریه‌ای واکنش نشان داد؟

سرمقاله

پیشرفت سریع ارتباطات و امکان پخش و نشر هرگونه نظریه، فعل یا رفتارهای انسانی از طریق سیستم‌های ارتباطی تمامی کره‌ی زمین را به‌صورت دهکده‌ی کوچک و شاید بهتر باشد به اصطلاح خراسانی به شکل «کلاته»^۱ ای درآورده است که به‌محض آن‌که صدایی در گوشه‌ی اتاق یک کلاته‌نشین درآید تمام اهل ده یعنی اهل کلاته در همان لحظه ایجاد، صدای آن را می‌شنوند و به‌یک‌دیگر نقل می‌کنند و درباره‌ی آن به تفسیر می‌نشینند. تفسیر و تعبیری که بستگی به قدرت دانش و احیاناً پیش داوری‌های تفسیرکننده دارد و ای بسا که بسیاری تفسیر و توضیحات درباره‌ی صدایی که ایجاد شده و در یک کلاته چند خانوار که هر لحظه می‌توانند یک‌دیگر را ببینند و از «صدا درآر» حقیقت مطلب را جويا شوند در جهت‌های گوناگون باشد و هر کس به میل و ذوق خود برداشت نماید.

از طرف دیگر، در همین «کلاته‌ی کوچک دنیا» ادیان، فرهنگ‌ها و سنت‌ها و آیین‌هایی وجود دارد که همین ادیان و فرهنگ‌ها و سنت‌ها و آیین‌ها نه تنها باعث استحکام و قوام اجتماع انسان‌ها می‌شود، بلکه با رعایت آن‌ها هر قوم و گروهی در کمال آسایش و آرامش به زیست خود ادامه می‌دهند. این‌جا بلافاصله مسأله‌ای به ذهن هر انسان متفکر می‌رسد که اگر قرار باشد اقوام و گروه‌های انسانی با همان روش و سنت دیرینه‌ی خود رفتار کنند، پس پیشرفت‌های علوم تجربی که حاصل تفکر انسان‌های برجسته است چه می‌شود؟ و آیا به دلیل این‌که در زمینه‌ی سنت و روش و آیین قومی ارتباطات اجتماعی بیش‌تر و مراوده‌ی انسان‌ها آسان‌تر است، باید از نتایج علم که محصول اندیشه‌ی انسان‌های متفکر جهان است صرف‌نظر کرد؟

بدون شک پاسخ منفی است، و به قدرت می‌توان گفت جهالت محض است که شایسته‌ی انسان نیست. زیرا هر یک از اکتشافات و اختراعات علمی که به‌وسیله‌ی هر دانشمندی در هر گوشه از جهان پیدا شده تلاشی است در جهت بهتر شدن و آسان‌تر شدن زندگانی جسمی و مادی انسان‌ها و دوری‌گزیدن از علم و نپذیرفتن آن.

اما نکته و جان کلام چیز دیگر است و آن این‌که در این «کلاته‌ی کوچک کره‌ی زمین» تنها مسأله‌ی پیشرفت تکنیک‌ها و علوم فیزیکی نیست که هر روز به‌وسیله‌ی رسانه‌های خبری از این سر کلاته به آن سر کلاته می‌رسد، موضوع اصلی و بحث اساسی در این نوشته موضوعات و مطالبی است که در یک گوشه‌ی کلاته که دارای آیین و سنت خاصی هستند و حسن و قبح موضوعات مختلفه حیات و زندگانی با تراز و معیاری که خود دارند مطلب گفته شده را می‌سنجند و چه بسا نه تنها هیچ‌گونه قباحتی در آن‌چه گفته‌اند یا می‌کنند برای گروه و دسته‌ی خودشان ندارد، بلکه مستحسن هم می‌باشد، ولی نظریه‌ای که در یک گوشه‌ی «کلاته‌ی جهانی» گفته شده و انجام می‌شود برای گوشه‌ی دیگر این کلاته نه تنها قبیح و زشت و ناهنجار است، بلکه باعث می‌شود تا شیرازه‌ی اخلاقی و رفتارهای صمیمانه و دلپذیر این گوشه‌ی دیگر را از هم بپاشد و باعث سردرگمی و بلاتکلیفی اجتماعی آنان گردد.

درست است که دنیای کنونی از نظر رد و بدل اطلاعات و پخش نظریات چون کلاته‌ی کوچکی است، اما حقیقت امر که چنین نیست. کره‌ی ارض همان کره‌ی ارض است که بوده و انسان‌ها دارای رفتارها، آیین‌ها و سنت‌های مختلف هستند.

در این‌جا باز به نکته‌ی ظریف دیگری برخورد می‌کنیم و آن نکته این است که چون عامه در پی آسایش زندگانی خود هستند و سنگ‌بنای امکانات آسایش مادی و حسی زندگانی را قرن‌هاست که غربیان به‌وجود آورده‌اند، به‌همین جهت چشم‌های مردم دنیا به طرف غرب خیره شده است و مجذوب پیشرفت‌های صنعتی آن گشته است که بر این عامل، می‌توان عوامل دیگری را نیز افزود؛

^۱ کلاته: قلعه یا دهی کوچک که بر بلندی ساخته باشند. دیه‌ای کوچک (لغت‌نامه‌ی دهخدا) در خراسان معنی دوم رایج است.

کلاته: ده و قلعه کوچک، مزرعه کوچک (فرهنگ عمید)

عواملی چون تبلیغات و القانات غربیان که غیر غربی نه فرهنگی داشته و نه توانسته است راه بهتر زیستن را بجوید و هر آنچه در دنیای غیرغرب به عنوان فرهنگ وجود دارد افسانه‌ها یا احیاناً نکاتی است که امروز دیگر کارآمد نیست و باید آن‌ها را به دور ریخت و از فرهنگ غنی و علمی غرب استفاده کرد تا آسایش حاصل شود. این‌که این تبلیغات چرا وجود داشته و وجود دارد بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد، اما به هر حال به خوبی می‌توان دید که ریشه‌ی آن در مستعمره‌طلبی غربیان وجود دارد و از این طریق توانسته‌اند برتری انسانی و علمی خود را بر سایر مردم کره‌ی زمین به اثبات (!!)) برسانند و آنان را مقهور و مجذوب خود سازند.

با این مقدمه‌ی بسیار طولانی می‌خواهم این نکته را بگویم که آیا هر نظریه و طرحی که در ارتباط با فرهنگ و آیین زیستن انسان‌ها باشد و از مراجع غربی حتی مراجع معتبر و علمی آن صادر شود باید تمام جوامع دیگر که دین و سنت خاص خودشان را دارند آن را بپذیرند و اگر احیاناً با خلق و خوی و روش زندگانی سنتی‌شان منافات دارد، دانشمندان و متفکران درصدد برآیند تا آن را به نحوی و با استفاده از زیر و بم و با عبارات دیگر با استفاده از تبصره‌ها و استنادهای دین و سنت و روش قومی خودشان قابل هضم و جذب نمایند و به خورد عامه‌ی مردم بدهند! بسیاری از مسائل اجتماعی که حتی نام بردن از آن‌ها زشت می‌باشد در دنیای غرب نه تنها زشتی و قباحث ندارد، بلکه همیشه مورد بحث رسانه‌های مختلف آنان بوده و حتی برای گذراندن قوانینی از مجالس‌شان شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی و وکیلان منتخب مردم تلاش می‌کنند و در وصف چنان اعمالی داد سخن می‌دهند، در حالی که حتی طرح آن در بسیاری از نقاط دیگر جهان و از جمله کشور خودمان نه تنها زشت است، بلکه موجب اشمئزاز شنونده هم می‌شود.

موضوع اتانازی نیز به نظرم از جمله‌ی همین نظریات است که در غرب پا گرفته و به صورت درخت تنومندی درآمده است و در جای جای غرب به میوه می‌نشیند و بار می‌دهد، اما آیا در کشور ما بر پایه‌ی دین، سنت و فرهنگ ریشه‌داری که داریم و رفتاری که خانواده‌ها حتی در شرایط فقر و ناداری با بیماران خود می‌نمایند جایی برای این درخت می‌توان یافت که آن را بکاریم و میوه‌ی تلخ و ضد انسانی و ضد بشری‌اش را به مردم بخورائیم؛ یقیناً خیر!

پس تکلیف چیست؟ پاسخ این است که کشورهای عقب‌مانده‌ی صنعتی و آنان‌که گیرندگان نظریات علمی غرب هستند همیشه و همه وقت مورد هجوم دو نوع مسأله‌ی مختلف هستند؛ مسأله‌ی اول نظریه‌ها و تئوری‌های علمی مربوط به علوم تجربی و به عبارت دیگر مربوط به فیزیک² است. در این مورد نه تنها باید چنان نظریه‌ها و تئوری‌ها را پذیرفت، بلکه باید به دنبال آن‌ها رفت و در هر مکان و هر آزمایشگاه و کانون پژوهشی که نظری وجود دارد، به هر طریق که شایسته‌ی شأن پژوهشگر و پژوهش او باشد آن را به دست آورد و در اولین روزهای پیدایش چنین نظریات علمی آن‌ها را به دانشگاه‌ها و کانون‌های علمی و تحقیقاتی تزریق کرد. ضمن آن‌که حتماً ضروری و لازم است که خود در پی یافتن نظریات ارزشمند علمی جدید که کاربرد اجتماعی داشته باشد باشیم. با هرگونه کوتاهی و تعلل در این باره نه تنها باعث عقب‌ماندگی بیش‌تر از کاروان علم (علم تجربی) خواهیم شد، بلکه به علت عقب‌ماندگی چون فقط تبدیل به «مصرف‌کننده» می‌شویم پس از مدتی ناچاریم از هر خواسته‌ی صاحبان پیشرفت صنعت و علوم تجربی تبعیت کنیم؛ یعنی به همان خواسته‌ای که آنان در طی دوران استعمار و استعمار داشته‌اند تن در دهیم.

مسأله‌ی دوم شامل تئوری‌ها و نظریاتی است که صرفاً با روابط انسان‌ها سر و کار دارد. بحث در این مسائل اهمیت خاص خود را دارد که فعلاً از آن صرف‌نظر می‌شود. اما مجموعه تئوری‌ها و نظریاتی که در جهان غرب در مورد روابط انسان‌ها و ارتباط اشخاص با یک‌دیگر و به طور کلی فرهنگ زندگی ارائه می‌شود طراحان و ارائه‌کنندگان آن‌ها را نباید شخصیت‌های مغرض دانست که نظریاتی ارائه می‌دهند تا غیر غربیان را گمراه نمایند و سودی ببرند. من معتقدم صاحب‌نظران فلسفی و اجتماعی و دانشمندان نظریه‌پرداز اجتماعی غرب قصد حل مشکلات جامعه‌ی خود را دارند و به منظور چاره‌جویی و گشودن گره‌های ناهنجار جامعه‌شان و روابط

² فیزیک به معنای اعم آن

نادرستی که بین انسان‌های آن منطقه به وجود آمده است به چاره‌جویی بر می‌خیزند و با ارائه‌ی نظریات و تئوری‌هایی که برخاسته از محیط خود آنان یعنی از محیطی که در آن دین، سنت، روش تعامل انسان‌ها با یک‌دیگر صورت خاص خود را دارد راه نجات ناهنجاری‌های جامعه‌ی خودشان را پیدا می‌کنند، اما وقتی که راهی پیدا کردند، چون در رسانه‌های عمومی پخش و نشر می‌شود، این‌جاست که در «کلاته»ی دنیا تمام نظریات پخش و پراکنده می‌شود و اقوامی که از نظر صنعتی و فیزیک عقب‌تر هستند این دسته از نظریات را هم چون نظریات دسته‌ی اول یعنی علوم فیزیکی جذب می‌کنند و با تصور این‌که این دسته از نظریات چون از کانون‌های علمی پیشرفته (پیشرفته در علوم تکنیکی) صادر شده است آن‌ها را می‌پذیرند! در حالی‌که بسیاری از جوامع انسانی که امروز از لحاظ علوم فیزیکی عقب‌مانده‌تر از جوامع پیشرفته در این علوم هستند خود دارای آیین، روش و فرهنگ اجتماعی بسیار کهن و پخته ارزشمند هستند که بهتر جوابگوی روابط انسان‌ها می‌تواند باشد.

نوشتم که در هر حال «کلاته»ی جهان دائماً زیر سیطره‌ی تمام نظریات جامعه‌ی پیشرفته در علوم فیزیکی است و باز نوشتم که در این کلاته جوامعی که آن‌ها را «عقب‌مانده» می‌نامیم در زمینه‌ی روابط انسان‌ها و تکلیف اجتماعی جوامع بشری دارای فرهنگ غنی و بسیار ارزشمند انسانی هستند، پس تکلیف نجات از بمباران‌های دائمی افکار گوناگون برای جوامعی که فرهنگی اساسی و ریشه‌دار و سالم در ارتباطات انسانی داشته‌اند چیست؟ به نظر من تکلیف روشن است. نباید از ورود هرگونه تفکر و ایدئولوژی ولو بسیار غلط و حتی زشت و ناروا جلوگیری کرد؛ چه جلوگیری کردن از نظریه و ایدئولوژی و روش زندگانی که محل صدور آن کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی باشد نه تنها عملی نیست، بلکه صورت زشت‌تر و ناهنجارتر آن به وسیله‌ی گروه فریفته به فرهنگ غرب وارد می‌شود و پس از مدتی چنان جا می‌افتد که حتی اگر طراح آن نظریه و روش چنین مجریانی را ببیند یقیناً طرح خود را در آن نخواهد دید و از چنان اجرایی اظهار بیزارى خواهد کرد.

راه صحیح در مورد نظریاتی که با فرهنگ عالی و متعالی جامعه و روابط انسانی ما متضاد است و هم‌خوانی ندارد این است که در همان ابتدای ظهور آن، صاحب‌نظران آگاه و عالم و دقیق به تمام نکات و ریزه‌کاری‌های نظریه‌ی نوظهور و هم‌چنین آگاه و عالم به فرهنگ اجتماعی و روابط انسانی خودمان، نظریه‌ی فوق را دقیقاً و بدون تعصب بررسی کنند و نقاط ضعف و غیر عملی آن را پیدا کنند و سپس عین نظریه و اشکالات و ایرادات مقطعی و معقولی را که به آن وارد است، به صورت علمی و برای خواص بیان کنند و بنویسند و عامه‌ی مردم را نیز از غلط و ناروا بودن نظریه‌ی نوظهور در ارتباط با جامعه‌ی خودمان آگاه سازند.

این‌که نوشتم صاحب‌نظران نقاط ضعف و غیرعملی را پیدا کنند دقیقاً در دنبال این فکر موضوع دیگری پیش می‌آید و آن تحقیق بیش‌تر و پیدا کردن ارزش‌های عملی بیش‌تر فرهنگ ریشه‌دار خودی است.

